

سخن سردبیر

جامعه مدرسین، مرجعیت امام و منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی

آیت‌الله محمد یزدی در هفته‌نامه پنجره شماره ۶۳ مورخ ۱۷ مهر ۸۹ پیرامون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و مرجعیت امام‌خمينی(س) مطالبی مطرح کردند که به نظر می‌رسد از نظر دقت تاریخی و انطباق با نهضت امام‌خمينی(س) از چند جهت مورد مناقشه و قابل پژوهش باشد. ایشان فرمودند:

یکی دیگر از کارهای بسیار مهم جامعه مدرسین در قبل از پیروزی انقلاب، اعلام مرجعیت حضرت امام بود. وقتی عوامل رژیم، امام(رحمت‌الله‌علیه) را دستگیر کردند ایشان عنوان مرجعیت نداشتند و براساس قانون اساسی مشروطه، مراجع دارای

مصونیت بودند؛ برای همین جامعه مدرسین بلافاصله، با توجه به صلاحیت حضرت امام، در اطلاعیه‌ای اعلام کردند که امام خمینی... جزء مراجع تقلید هستند و با این کار دست ساواک را برای هرگونه تعرض به جان امام بستند.^۱

ملت شریف ایران می‌داند که مرکز خلاقه فکری انقلاب اسلامی، حوزه علمیه قم است. حل مسائلی که ایران در دوران معاصر با آن درگیر بود نیاز به کوشش‌های تئوریک با استفاده از سرمایه‌های اسلامی و ملی داشت. در دوران معاصر، هیچ جریانی جز حوزه‌های علمیه و روحانیت شیعه امکان و استعداد چنین کوششی را نداشت.

در حوزه‌های علمیه ایران احتیاج به تغییر و تحول در مطالبات یکصدساله مردم مظلوم ایران از هر جای دیگری عمیق‌تر ظهور کرد. اندیشه‌های سیاسی در ایران طی یکصد سالی که به انقلاب اسلامی منتهی شد فقط به قانونی کردن استبداد و مادام‌العمر کردن سلطنت در یک خانواده قناعت ورزید. حتی بحق می‌توان گفت استبدادی که نظام مشروطه سلطنتی بر ملت ایران تحمیل کرد به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری بود. در افکار و اندیشه‌های مشروطه‌خواهان، مطالب تازه‌ای وجود نداشت. آنچه بیشتر جلب توجه می‌کرد تمایلات خردگريزانه آنها به غرب، حمایت از استبداد و توجیه حضور استعمار در غارت ثروت ملی، انعقاد قراردادهای استعماری و خدشه‌دار کردن استقلال ایران بود.

غربگرایان مشروطه‌خواه وقتی به قدرت رسیدند و همه‌چیز ملت ایران را زیر سیطره اقتدار و اندیشه‌های خود گرفتند به‌دنبال آن بودند تا مردم را متقاعد کنند که دیگر احتیاجی به انقلاب تازه‌ای نیست. آنها معتقد بودند که نیروی خلاقه ملت باید پیش از آنکه در راه توسعه آرمان‌های دینی و ملی به‌کار رود، صرف تحکیم و استقرار سلطنت و پایه‌های تقلید غربی در ایران و تبدیل کشور به بازار مصرف سرمایه‌داری شود. سازش شبه‌روشنفکران غربگرا با استبداد و استعمار، شرایطی را فراهم کرد که تا زمان رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی و

ظهور امام‌خمينی در صحنه تحولات اجتماعی ایران، الزامی برای تغییر به وجود نیاید. در آغاز دهه ۴۰، افکار مردم ایران در جوش و خروش عجیبی قرار داشت و احساس ضرورت تغییر بر اساس راهبردهای اسلامی و بومی، یک احساس قابل مشاهده در افکار عمومی بود؛ نهضت روحانیت به رهبری امام راحل در چنین شرایطی ظهور کرد.

در منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، مورخ وظیفه دارد تلاش کند تا هدف قیام مردم را آن‌گونه که هست تدوین نماید. نگارش تاریخ مستند از آرزوها و آرمان‌های امام‌خمينی بود و ما باید تاریخ انقلاب را بدون تکیه بر مشهورات، متشابهات و متواترات، مبتنی بر مستندات، معقولات و محسوسات بنگاریم.

به نظر می‌رسد که مطالب آیت‌الله یزدی، هم از جنبه ماهیت وجودی تشکیلاتی به نام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در آغاز دهه ۱۳۴۰ و دوران بعد و هم از جهت تثبیت مرجعیت امام راحل منطبق با اسناد، مدارک و حافظه تاریخی ملت ایران و جریان‌های حوزوی در تاریخ معاصر نیست و نیاز به دقت و بازنگری عمیق و دقیق دارد.

با همه احترام و ارجی که برای نهاد معظم مدرسین حوزه علمیه قم و همه روحانیان مبارز قائل هستیم؛ روحانیونی که به تعبیر امام راحل در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی کردند، دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجرکشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و علیه ظلم و بیداد، تاجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند و با پوزش از محضر روحانیت اصیل و پاک‌باخته‌ای که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی در مرگ‌آباد تاجر و مقدس‌مآبی مظلومانه ناله‌های دردمندانه سر دادند و خون دل‌ها خوردند و متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه،

روشنفکری و تاجرگرایی، سرافراز ولی غرقه در خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند،^۱ تلاش می‌کنیم خلأهای تاریخی و ضعف استنادی این اظهارات و اظهارات شبیه به آن را که متأسفانه در تاریخ‌نگاری دوران معاصر و در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، به ویژه در بخش تاریخ شفاهی دوران اخیر فراوان دیده می‌شود، نشان دهیم. هدف از این مقاله روشنگری و انطباق تاریخ شفاهی شخصیت‌های انقلابی با مستندات تاریخی است، تا از این پس تلاش شود به دور از مشهورات تاریخی، دقت بیشتری در روایت رخدادهایی که منجر به انقلاب اسلامی شدند صورت پذیرد.

◆ حوزه علمیه و نهاد جامعه مدرسین

اگرچه در خصوص پیدایش نهادی به نام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تا آستانه انقلاب اسلامی سندی تاریخی و رسمی وجود ندارد و تا قبل از انقلاب اسلامی در اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، انتشارات یا چیزی که نشان دهد رسماً چنین نهادی در حوزه علمیه قم وجود دارد، نامی تحت عنوان «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» درج نشده است، اما در حافظه تاریخی ملت ایران زمزمه تأسیس نهادی در حوزه علمیه قم، به سال ۱۳۴۰ پس از فوت آیت‌الله العظمی بروجردی برمی‌گردد. مسموعات و مشهورات تاریخی نشان می‌دهد که آنچه آیت‌الله یزدی یا دیگران تحت عنوان سابقه تاریخی «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» ذکر می‌کنند، به اقدامات روحانیانی برمی‌گردد که سال‌های بعد (یعنی بعد از انقلاب اسلامی) منشأ تأسیس نهادی به نام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم شدند. در حالی که می‌دانیم آرمان‌ها، آرزوها یا اقدامات انفرادی یا جمعی بعضی از افراد در یک دوران نمی‌تواند نقطه عزیمت رسمی تأسیس نهادی در دوران بعد باشد چه برسد به اینکه بخواهیم چنین نهادی را، که وجود خارجی ندارد،

۱. نقل به مضمون از نامه امام به حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحمید روحانی در نگارش تاریخ انقلاب اسلامی. رک:

صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۴۰-۲۳۹.

سندی بر دفاع از مرجعیت حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در سال ۱۳۴۲ یا رهبری جریان‌ات مبارزاتی حوزه و غیره در سال‌های بعد قرار دهیم و آن را مایه نجات امام از دست ساواک تلقی کنیم. به نظر می‌رسد برای اینکه نهاد حوزه علمیه قم و مبارزات ملت بزرگ ایران به رهبری روحانیت دچار وهن نگردند بهتر است اساتید معظم حوزه علمیه در ثبت و ضبط تاریخ و انتخاب واژه‌ها و اصطلاحات، دقت بیشتری به خرج دهند تا خدای ناکرده به دست مغرضان، کینه‌توزان و مخالفان حوزه، که از هر فرصتی برای تهاجم به این نهاد مؤثر و نقش‌آفرین استفاده می‌کنند، بهانه داده نشود.

ملت آگاه ایران می‌داند در سال ۱۳۴۱ وقتی زمزمه تأسیس نهادی از مدرسین حوزه علمیه قم تحت عنوان «هیئت مدرسین» پیدا شد پاره‌ای از جریان‌های حوزه در همان مرگ‌آباد تجری که امام راحل فرمودند، به دلایل خاصی چنین تشکیلی را نپذیرفتند و با آن مخالفت‌هایی کردند. به دلیل همین مخالفت‌ها در آن دوران، نهاد، سازمان یا تشکیلاتی به نام «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» و حتی «هیئت مدرسین» رسماً شکل نگرفت و کسانی که در فکر تأسیس چنین نهادی برای کمک به نهضت امام خمینی بودند (مخصوصاً شاگردان امام راحل) تا سال ۱۳۵۹ به‌رغم تلاش‌هایشان موفق نشدند حتی هسته اولیه مستمر و مشخصی برای این نهاد تعریف کنند؛ البته این بدان معنا نیست که فکر تأسیس چنین سازمانی در میان علمای مبارز و معتقد به رهبری امام وجود نداشته است یا اقدامات پراکنده‌ای در این رابطه صورت نپذیرفته است بلکه در تاریخ نهادهای حوزوی، تلاش‌هایی برای تأسیس هیئت مدرسین در سال ۱۳۴۳ با تدوین اساسنامه قابل اعتنایی وجود دارد که تا سال ۱۳۴۵ نیز به‌صورت پراکنده و مخفی فعالیت می‌کردند اما تاریخ نشان می‌دهد که حتی در سال ۱۳۴۹ هم که آیت‌الله حکیم رحلت کردند اعلامیه‌ای که در آن نظریه اساتید بزرگ و حجج اسلام حوزه علمیه قم درباره مرجعیت عامه حضرت امام (س) منتشر شد و حاوی نظرات آقایان ربانی شیرازی، حسینعلی منتظری، محمد موحدی فاضل (فاضل لنکرانی)، حسین نوری، صالحی نجف‌آبادی، احمد جنتی، ابوالقاسم خزعلی، یحیی انصاری، علی مشکینی، غلامرضا صلواتی، ابراهیم امینی و مهدی

شاه‌آبادی بود تحت امضای «عده‌ای از فضلا و محصلین حوزه علمیه قم» منتشر شد و در این اعلامیه هم نامی از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم یا هیئت مدرسین برده نشد.

اگرچه در همین دوران یعنی از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی تا انقلاب اسلامی پیرامون نهضت امام اعلامیه‌های متعددی به نام‌های جوامع روحانی از جمله جامعه اهل منبر کرمان، جامعه روحانیت و هیئت مبلغین اصفهانی، جامعه روحانیت اردکان، طلاب بهبهان مقیم حوزه علمیه قم، طلاب و فضلالی نیشابور حوزه علمیه قم، حوزه علمیه محصلین کرمانی قم، محصلین اشکور مقیم قم، فضلا و محصلین خرم‌آباد مقیم قم، محصلین شیرازی حوزه علمیه قم، جمعی از روحانیون قم، حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت ایران، جامعه روحانیت تهران و امثال این مجامع به کرات مشاهده می‌شود اما در هیچ‌کدام نامی از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و هیئت مدرسین وجود ندارد.^۱

به نظر می‌رسد آنچه باعث خطای تاریخی بعضی از محققان در ثبت و ضبط نهادی به نام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم شد و آیت‌الله یزدی نیز در مصاحبه خود آن را تکرار کردند این است که آرمان‌ها و آرزوها و حتی اقدامات انفرادی و جمعی بعضی از علما را که بعدها منشأ پیدایش جامعه مدرسین حوزه علمیه قم شدند، مبدأ پیدایش این نهاد تلقی کردند و نقطه عزیمت آن را حتی به سال‌های ۱۳۳۰ برگرداندند در حالی که این تلقی منطبق با مستندات تاریخی نبوده و نیست؛ آرزوها، افکار، اندیشه‌ها و اقدامات افراد که بعداً منشأ پیدایش حزب، گروه، سازمان، نهاد یا تشکیلاتی می‌شود نمی‌تواند مبدأ فعالیت یک جریان، سازمان یا نهاد تلقی شود و برای آن تاریخ نوشته شود؛ این همان حساسیتی بود که امام راحل در منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی بدان نظر داشتند و در نامه مورخ ۶۷/۱۰/۲۵ به حجت‌الاسلام

۱. خوانندگان برای آگاهی بیشتر رجوع کنند به کتاب *اسناد انقلاب اسلامی*، به کوشش سیدحمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ همچنین رجوع شود به سیدحمید روحانی، *نهضت امام خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۸۱، دفتر اول، ص ۴۰۰ به بعد.

والمسلمین آقای سیدحمید روحانی(زیارتی) سفارش کردند که با دقت، تاریخ حماسه‌آفرین و پرحادثه انقلاب اسلامی بی‌نظیر مردم قهرمان ایران را بدان‌گونه که هست ثبت نمایند.^۱ امام در این منشور تأکید داشتند که تاریخ و تاریخ‌نگاری کاری سترگ، و مورخ عهده‌دار کار عظیمی است. اکثر مورخان، تاریخ را آن‌گونه که مایل‌اند یا بدان‌گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند نه آن‌گونه که اتفاق افتاده است، گویی از اول می‌دانند که کتابشان بناست به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه می‌رسند.^۲

از آنجایی که امام راحل سفارش مؤکدی داشتند که هدف قیام مردم آن‌گونه که بود نوشته شود و مورخان، اهداف انقلاب را در مسلخ اغراض خود یا اربابانشان ذبح نکنند، باید دقت کنیم آنچه می‌نویسیم و می‌گوییم متکی به مستندات تاریخی باشد تا کسانی که تلاش می‌کنند مشهورات، مسموعات و متواترات خود را به‌جای مجربات، محسوسات و معقولات تاریخی از زبان بعضی از شخصیت‌ها یا مبارزان دوران انقلاب القا می‌کنند فرصت آن را پیدا



به همین اعتبار است که در آغاز دهه چهارم انقلاب اسلامی اندیشه نگارش دانشنامه و دایره‌المعارف انقلاب اسلامی در سرلوحه سیاست‌های مؤسسه تاریخ‌پژوهی ایران معاصر قرار گرفته و نام این مؤسسه به مؤسسه تاریخ‌پژوهی و تدوین دانشنامه انقلاب اسلامی تغییر یافته است

نکنند توهمات خود را به‌جای رخدادهای تاریخی و مستندات آن بنشانند و از این طریق نهضت بزرگ ملت ایران را که به رهبری امام‌خمینی و حوزه علمیه به انقلاب اسلامی انجامید،

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۹.

۲. همان.

بی‌اعتبار سازند.^۱ جامعه مدرسین با همه ارج و قربی که دارد رسماً در تاریخ ۲۹/۲/۱۳۵۹ به ثبت رسید و آنچه به عنوان سابقه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به شکل یک نهاد مشخص و شناسنامه‌دار ذکر می‌شود مربوط است به فعالیت‌های پراکنده و غیرمستمر تعدادی از علمای حوزه که بعضی از آنها شاگردان امام بودند و در تأسیس رسمی این نهاد در سال ۵۹ نیز نقش داشتند.^۲

◆ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و مرجعیت امام راحل

از دیگر نکاتی که در مصاحبه آیت‌الله یزدی با هفته‌نامه پنجره منطبق با اسناد تاریخی نیست فقدان عنوان مرجعیت برای امام‌خمینی در دوران دستگیری ایشان پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تلاش جامعه مدرسین برای تثبیت مرجعیت امام است؛ این ادعا بیش از آنکه مبتنی بر مستندات تاریخی باشد ادعایی متکی بر مشهورات و متواترات است و در نوشته‌های چندی نیز بدون جست‌وجوی تاریخی تکرار شده است.^۳

اگرچه عدم حضور رسمی نهادی به نام «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» در این دوران تا حدود زیادی صحت این ادعا را دچار تردید می‌کند اما از آنجایی که بارها بدون توجه به اسناد برجای‌مانده از نهضت امام‌خمینی، این مطلب در نوشته‌های چندی تکرار شده است به‌ناچار صحت و سقم آن را ارزیابی می‌کنیم.

۱. برای آگاهی از چنین روش‌هایی در تاریخ‌نگاری دوران معاصر رک: مقاله «روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش»، نوشته سیدحمید روحانی در همین شماره از فصلنامه ۱۵ خرداد.

۲. رک: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تاکنون، زیر نظر سیدمحسن صالح، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۶-۲۴.

۳. رک: علی دارابی، جریان‌شناسی سیاسی در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۵. در این اثر نویسنده بدون توجه به آشکارترین سندهای تاریخی که بخشی از آن در کتاب نهضت امام‌خمینی و اسناد انقلاب اسلامی آمده است، همان مشهورات و متواترات تاریخی را تکرار کرده است.

آیا واقعاً در دورانی که امام(س) دستگیر شده بود و در زندان رژیم شاه به سر می‌برد فاقد عنوان مرجعیت بود و این عنوان را، همان‌طوری‌که آیت‌الله یزدی گفتند، جامعه مدرسین یا دیگران به او اعطا کردند تا امام از تعرض ساواک در امان باشد؟

چگونه امکان دارد نهادی که خود به شکل رسمی و علنی فضای مناسبی برای فعالیت ندارد و افرادی که مدعی تأسیس چنین نهادی هستند تا آستانه انقلاب اسلامی در هیچ‌یک از اعلامیه‌های رسمی، نه خود را در قالب این نهاد معرفی کرده‌اند و نه از عنوان جامعه مدرسین حوزه علمیه قم استفاده نموده‌اند منشأ چنین حرکت بزرگی برای نجات رهبر یک انقلاب بزرگ اجتماعی باشند؟

اینکه عده‌ای از شاگردان امام در آن دوران با استعلاام از عده‌ای از مراجع درخصوص مقام مرجعیت امام راحل تلاش کردند تا توطئه‌های رژیم شاه را درخصوص زیر سؤال بردن مقام مرجعیت حضرت امام خنثی سازند یک چیز است و اینکه ادعا شود «وقتی عوامل رژیم، امام را دستگیر کردند ایشان عنوان مرجعیت نداشت و برای همین جامعه مدرسین بلافاصله با توجه به صلاحیت حضرت امام، در اطلاعیه‌ای اعلام کردند که امام‌خمینی جزء مراجع تقلید هستند»،^۱ چیز دیگری است.

اکنون شایسته است هر دو ادعا را با توجه به مستندات تاریخی مورد ارزیابی قرار دهیم.

۱. آیا امام در زمان دستگیری در خرداد سال ۱۳۴۲ عنوان مرجعیت نداشت؟

مطالعه اجمالی و سطحی اسناد مربوط به قیام ۱۵ خرداد نشان می‌دهد که چنین ادعایی منطبق با متن تاریخ نیست و صرفاً مشهوراتی است که به نظر می‌رسد ریشه در القائات مخالفان امام و نهضت بزرگ اسلامی دارد و بعضی از شخصیت‌های بزرگوار معتقد به امام نیز بدون توجه به مبانی منطقی و تاریخی، این مشهورات را پیوسته تکرار می‌کنند. به‌عنوان نمونه

۱. پنجره، همان.

می‌توان به اسناد زیر تا قبل از دستگیری امام در خرداد سال ۴۲ که دلالت بر عنوان مرجعیت دارد اشاره کرد.

الف. سرهنگ قولقسه رئیس دایره امنیت و مذاهب سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در گزارش مورخ ۱۳۳۵/۱۲/۲۲ یعنی در زمان حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی، مراجع پس از آقای بروجردی را به شرح زیر معرفی می‌کند:

ردیف	نام	تعداد طلاب درس خارج	مسجدی که اقامت می‌کند	منطقه نفوذ تقلید
۱	آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی	در حدود ۳۰۰ نفر	مسجد بالای سر در صحن و مسجد حسین آباد	ایالات مرکزی ایران
۲	آقای سیدکاظم شریعتمداری	در حدود ۳۰۰ نفر	مدرسه مرحوم حجت	آذربایجان و تهران
۳	آقای سیدمحمدحسین طباطبایی قاضی	در حدود ۲۰۰ نفر	اقامت نمی‌کند	آذربایجان و تهران
۴	آقای شیخ محمد اراکی از صحابه محترم مرحوم شیخ عبدالکریم	در حدود ۱۰۰ نفر	مدرسه فیضیه	اراک و بروجرد
۵	آقای حاج آقا روح‌الله خمینی که از لحاظ درس حایز اهمیت است	در حدود ۵۰۰ نفر	اقامت نمی‌کند	ایالات مرکزی و غرب ایران
۶	آقای سیدشهاب‌الدین نجفی	در حدود ۱۰۰ نفر	صحن بالای سر	تبریز و قم و کشور عراق
...	...			

سند مذکور نشان می‌دهد که در گزارش ساواک در سال ۱۳۳۵ برای رژیم شاه، مقام مرجعیت و دایره نفوذ و جذب شاگرد و اهمیت درس امام‌خمینی نسبت به دیگر مراجع به مراتب بیشتر

۱. برای مطالعه این سند رک: سیدحمید روحانی، نهضت امام‌خمینی، همان، ص ۱۲۲۷-۱۲۲۶؛ سیر مبارزات امام‌خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی، ۱۳۸۶، ص ۴۹-۵۰.

مورد توجه قرار داشته است و این‌گونه نبود که امام عنوان مرجعیت نداشت و ساواک می‌خواست با استفاده از این نقطه ضعف، امام را تحت فشار قرار دهد.

ب. روزنامه *کیهان* در فروردین سال ۱۳۴۰ پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در مطلبی تحت عنوان «شرایط انتخاب مرجع تقلید و علمایی که از آنها نام برده می‌شود» می‌نویسد:

... علمایی که در قم هستند و صلاحیت مرجعیت تقلید را دارا می‌باشند عبارت‌اند از:

۱. حضرت آیت‌الله حاج‌آقا روح‌الله خمینی که اکنون در حوزه علمیه قم کلاس دارند و بیش از ۴۰۰ نفر را تدریس می‌نمایند.

۲. حضرت آیت‌الله آقا سیدمحمد رضا گلپایگانی

۳. حضرت آیت‌الله ...^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود رسانه‌های رژیم شاه در این گزارش هم نتوانستند شأنیت بالای مقام مرجعیت امام را نسبت به مراجع دیگر نادیده بگیرند و آن را کتمان نمایند؛ بنابراین چگونه امکان دارد در سال ۱۳۴۲ ندانند که امام هم در کنار دیگر مراجع عنوان مرجعیت دارد و نمی‌توان طبق قانون اساسی با او برخورد کرد؟!

ج. تلگراف شهربانی قم به اداره اطلاعات شهربانی کل کشور در تاریخ ۱۳۴۱/۸/۱۰ به شماره ۵/۱۷۶۵ که در آن نوشته شده است: طبق اطلاع، عده‌ای از آیات عظام و علمای طراز اول قم من جمله: ۱. آیت‌الله شریعتمداری ۲. آیت‌الله گلپایگانی ۳. آیت‌الله خمینی ۴. محرمانه و محدود هر شب در منزل یکی از آنها جلسه تشکیل و پیرامون لایحه... مذاکره و تبادل افکار می‌نماید.^۲ نشان می‌دهد که مقام مرجعیت امام از دید مأموران شاه، مخفی نیست پس چگونه امکان دارد

۱. سیدحمید روحانی، همان، ص ۱۲۲۸.

۲. امام در *آیین اسناد شهربانی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۳، ص ۴. در این جلد، اسناد زیادی وجود دارد که دلالت بر عنوان مرجعیت امام دارد و نشان می‌دهد که این عنوان کاملاً در میان مردم شناخته شده است.

از دید مردم مخفی باشد؟

سه سند مذکور که از میان ده‌ها سند برگزیده شد بیانگر آن است که مأموران رژیم شاه از عنوان مرجعیت امام آگاهی کامل داشتند و می‌دانستند که نمی‌توانند به همین راحتی، امام را از صحنه خارج سازند.

د. نامه‌های علما، انجمن‌ها، هیئت‌ها، اصناف و غیره در مسئله تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ نشان می‌دهد که نه تنها در ذهن مأموران رژیم شاه بلکه در حافظه حوزه‌های علمیه سراسر کشور، قشرهای مختلف مردمی و اصناف نیز امام‌خمینی به‌عنوان یکی از مراجع بزرگ تقلید شناخته شده بودند و این‌گونه نبوده است که امام در سال ۱۳۴۲ پس از دستگیری از طریق جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (که خود هنوز وجود خارجی نداشت) عنوان

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی با استعانت از خداوند در نظر دارد با تکیه بر مستندات تاریخی انقلاب اسلامی در مقابل روش‌های ناپسند تحریف تاریخ از ناحیه هر جریان، گروه و حزبی در هر مقام و منصبی از میراث گرانقدر اندیشه‌های امام‌خمینی پشتیبانی نماید

مرجعیت پیدا کرده باشد؛ به‌عنوان نمونه به تعدادی از نامه‌های مربوط به سال ۱۳۴۱ و سال ۱۳۴۲ (تا قبل از دستگیری حضرت امام که تمام خطابات آن با عنوان مرجع بزرگ جهان تشیع یا حضرت آیت‌الله‌العظمی شروع می‌شود) اشاره می‌کنیم تا مشخص شود آنچه ادعا می‌گردد منطبق با حقایق تاریخی نیست و در حافظه پاره‌ای از شخصیت‌های منتسب به انقلاب باید اصلاح گردد.

- متن تلگرام هیئت علمیه شهرستان لار به نخست‌وزیر درباره تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و رونوشت برای حضرتین آیت‌الله‌العظمی خمینی و شریعتمداری به تاریخ

۱۳۴۱/۸/۱۵؛^۱

- متن تلگرام جمعی روحانیان شهرستان رفسنجان به محضر مقدس آیات عظام و حجج اسلام و مراجع عالیقدر عالم تشیع، حضرت آیت‌الله گلپایگانی، حضرت آیت‌الله خمینی و حضرت آیت‌الله شریعتمداری و سایر حجج اسلام به تاریخ ۱۳۴۱/۸/۱۶؛^۲

- متن تلگرام جمعی از روحانیان زنجان به آیات عظام حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای میلانی (مشهد)، حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی و... (قم) ... به تاریخ ۱۳۴۱/۸/۱۷؛^۳

- متن تلگرام روحانیان خرم‌آباد به آیات عظام، حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای گلپایگانی و رونوشت به حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی و... در خصوص تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تاریخ آذرماه ۱۳۴۱؛^۴

- متن تلگرام دو تن از روحانیان زنجان به آیات عظام حضرت آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی و آیت‌الله‌العظمی خمینی و... در خصوص فاجعه مدرسه فیضیه به تاریخ ۱۳۴۲/۱/۱۹.^۵

در مجموعه پنج‌جلدی *اسناد انقلاب اسلامی* و همچنین در کتاب *نهضت امام خمینی و مجموعه پنج‌جلدی امام خمینی در آئینه اسناد شهربانی* و مجموعه *بیست‌جلدی امام خمینی در آئینه اسناد ساواک*، حجم وسیعی از این اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها وجود دارد که نشان می‌دهد صادرکنندگان آن از مقام مرجعیت امام راحل در میان سایر مراجع وقت آگاه بودند و این‌گونه نیست که امام در هنگام دستگیری در خرداد سال ۱۳۴۲ عنوان مرجعیت نداشته باشند.

اسناد مذکور که از میان ده‌ها سند انتخاب گردیدند بیانگر این واقعیت هستند که داعیه‌های عدم عنوان مرجعیت برای امام راحل در هنگام دستگیری با بخش عظیمی از اسناد تاریخی

۱. *اسناد انقلاب اسلامی*، همان، ج ۳، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۵۷.

۵. همان، ص ۶۲.

همسازی ندارند و مشهوراتی بیش نیستند که بر واقعیت‌ها و حقایق تاریخی متکی نیستند.

۲. آیا اطلاعیه‌ای با عنوان جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در تأیید مرجعیت امام راحل در تاریخ وجود دارد؟

همان‌طوری که عنوان شد، نهاد جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تا قبل از انقلاب اسلامی هیچ‌گاه به‌عنوان یک نهاد، اطلاعیه‌ای به‌صورت علنی منتشر نکرد و ملت ایران تا قبل از انقلاب اسلامی با نام این نهاد آشنایی نداشتند. آنچه به‌عنوان اسناد تاریخی در دفاع از مرجعیت امام راحل در ایام بازداشت وجود دارد، استفساری است از حضرات آیات آقایان حاج شیخ محمدتقی آملی، مرعشی نجفی، سیدمحمدهادی میلانی (و شاید علمای دیگر) درباره مقام و شخصیت علمی امام خمینی که این استفساریه‌ها یکی به امضای جمعی از طلاب علوم دینی، یکی به امضای اصناف بازار، یکی به امضای «عده‌ای از اصناف و تجار تهران» و در نهایت یکی به امضای «عده‌ای از مقلدین ایشان» منتشر شده است.^۱ در هیچ‌یک از این استفساریه‌ها نامی از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دیده نمی‌شود و مشخص نیست حضرت آیت‌الله یزدی یا کسانی که ادعا می‌کنند جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تلاش کرد تا امام عنوان مرجعیت پیدا کند و دست ساواک از هرگونه تعرض به جان امام بسته شود با تکیه بر کدام دلیل و سندی چنین مسئله‌ای را منتشر می‌کنند؟!

متأسفانه در دو دهه اخیر، مطالب و مشهورات زیادی در قالب مصاحبه‌ها، تاریخ شفاهی، خاطرات، متون درسی، متون تاریخی و امثال اینها در سطح کشور منتشر شده است که بخش قابل توجهی از این آثار، فاقد مبانی تاریخی و مستندات غیر قابل مناقشه پیرامون امام راحل، انقلاب اسلامی و نهضت بزرگ ملت ایران در دو سده اخیر می‌باشند. این آثار نه تنها مبانی محکمی در حوزه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ندارند بلکه با القائات ضدونقیض و فاقد

۱. رک: اسناد انقلاب اسلامی، همان، ج ۲، ص ۱۰۲ و ج ۱، ص ۱۰۷، ۱۰۲، ۱۴۷.

مستندات تاریخی، فهم این بخش از تاریخ ما را دچار ابهامات زیادی کرده‌اند؛ ابهاماتی که دشمنان امام و انقلاب اسلامی سال‌ها در پی القاء آنها بودند.

اینکه افراد، شخصیت‌ها، جریان‌ها، احزاب، گروه‌ها و سازمان‌ها با چه انگیزه‌هایی تاریخ یک ملت را تحریف می‌کنند یک مسئله است و اینکه عده‌ای به‌خاطر جهل نسبت به تاریخ به جعل تاریخ می‌پردازند مسئله مهم‌تری است. تاریخ ملت‌ها همیشه در معرض تحریف جریان‌های ذینفع یا معارض قرار دارد اما مسئله مهم این است که چرا شخصیت‌ها، جریان‌ها و نهادهایی که معتقد به تاریخ، هویت، فرهنگ، باورها و ارزش‌های یک ملت هستند و خود جزء رنج‌کشیده‌ها می‌باشند فضا را برای چنین روش‌هایی فراهم می‌سازند؟

در جایی که اسناد و مدارک تاریخی به اندازه کافی زمینه‌های وقوع یک رخداد را توضیح می‌دهند چرا باید با برداشت‌های شخصی و قرائت‌های فردی یا جریانی یا جناحی، فهم تاریخ را تیره نماییم؟

اگر در فهم تاریخ، گرفتار تعارض بین منقول و معقول یا منقول و محسوس شدیم باید چه کنیم؟ مثلاً اگر بنا باشد بین منقولات بعضی از شخصیت‌ها، جریان‌ها یا گروه‌ها و مستندات تاریخی - در جاهایی که مستندات گویا هستند و به تأویل و تفسیر نیازی ندارند - یکی را انتخاب کنیم، آیا مستندات اعتبار دارند یا نقل قول‌ها؟

عقل می‌گوید که اعتبار مستندات از نقل قول‌ها بیشتر است؛ به‌عنوان مثال همه ما می‌دانیم که نامه مورخ ۶۸/۱/۶ که در آن امام‌خمينی(س)، آقای منتظری را از مقام قائم‌مقام رهبری عزل کرد یک سند غیر قابل تردید تاریخی است. اینکه امام در این نامه به آقای منتظری گفته است: «روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید»، نه تنها یک واقعیت بود بلکه رفتارهای بعدی آقای منتظری تا زمان مرگ، صحت دیدگاه‌های امام و عدم صلاحیت و مشروعیت وی برای رهبری آینده نظام را به اثبات می‌رساند. اکنون کسانی که خود را منتسب به وی می‌دانند با تکیه بر کدام سند تاریخی می‌خواهند تلاش کنند که در صحت این نامه تردید

ایجاد نمایند و توهمات، ذهنیات و حدسیات خود را جایگزین یک سند تاریخی سازند؟ اگر چنین نامه‌ای از امام صادر نشده بود و آقای منتظری و منافقین بیت وی، که بعدها تخم تردید در این سند تاریخی را در شوره‌زار نفاق حاکم بر اطرافیان منتظری نشان‌دادند، نسبت به صحت آن شک داشتند، منتظری هیچ‌گاه در نامه ۶۸/۱/۷ خطاب به امام نمی‌نوشت: «نامه ۶۸/۱/۶ حضرتعالی ملاحظه شد». آیا وقتی امام در نامه ۶۸/۱/۸ به نامه ۶۸/۱/۷ آقای منتظری پاسخ می‌دهد و سعی می‌کند با دلجویی از سقوط بیشتر وی در جریان نفاق جلوگیری کند، خود این پاسخ که سند انکارناپذیر دیگری در تاریخ است نشان نمی‌دهد که نامه ۶۸/۱/۶ صحت دارد و از طرف امام صادر شده است؟ مگر اینکه منافقان بیت آقای منتظری ادعا کنند که دلجویی امام در نامه ۶۸/۱/۸ نیز صحت ندارد و آن دلجویی نیز از ناحیه امام نبوده است. اگر نقل قول‌ها بر اسناد تاریخی رجحان دارند پس باید اظهارات امام در شب ۶۸/۱/۷ در حضور سران کشور از جمله مقام معظم رهبری و آقایان هاشمی‌رفسنجانی، میرحسین موسوی (نخست‌وزیر)، موسوی اردبیلی، آیت‌الله مشکینی (رئیس مجلس خبرگان) و آیت‌الله امینی درباره اینکه آقای منتظری فاسق، فاسد، مفسد... هستند، به‌عنوان یک سند تاریخی ثبت و ضبط شود و معیار قرار گیرد. اگر این عبارات از نامه ۶۸/۱/۶ مهم‌تر و گویاتر هستند، چرا منافقین بیت آقای منتظری که اکنون سردمداری آنها را احمد منتظری به‌عهده گرفته است این نقل قول را از بعضی سران حاضر در آن جلسه مانند آقای هاشمی‌رفسنجانی استفسار نمی‌کنند و آن را به‌جای نامه ۶۸/۱/۶ نمی‌گذارند؟! مگر نمی‌گویند که نقل قول‌ها از اسناد معتبرتر هستند؟

غرض از بیان این نمونه تاریخی این بود که نشان دهیم نمی‌توان مشهورات، متواترات و نقل قول‌ها را جایگزین اسناد تاریخی کرد و نتایج دیگری اخذ نمود.

تاریخ، متشکل از روایت‌های مختلف است و هر روایتی نیز از رویدادهای متفاوتی گزارش می‌دهد. سرکوب دستگاه استنادی در تاریخ و تقلیل این اسناد به بخش درونی نقل قول‌های اشخاص که در آن رخدادها به‌منزله محتوای تأییدنشده و در نتیجه غیر قابل استناد عمل

می‌کنند، چیزی از تاریخ باقی نمی‌گذارد. دستگاه مفهومی درک تاریخ، نمی‌تواند خود را از مستندات تاریخی بی‌نیاز سازد و بیان رخدادها را به بخش فردی، خصوصی و درونی افراد، جریان‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها و احزاب واگذار نماید. امروزه تاریخ شفاهی در حال تحمیل سیطره خود بر تاریخ مکتوب و مستند است زیرا مأموریت سرکوب دستگاه استنادی تاریخ و تقلیل این دستگاه استنادی به نقل قول‌های شخصی را به‌عهده گرفته است؛ در حالی‌که ارزش تاریخ شفاهی تا جایی است که زمینه را برای تفسیر دقیق‌تر مستندات تاریخی فراهم سازد نه اینکه خود به‌جای تاریخ نشیند و مستندات را از صحنه خارج سازد.

تاریخ، منطق کشف و ایجاد است و کسانی می‌توانند از پس شناخت سرزمین‌های ناشناخته رخدادهای تاریخی برآیند که استعداد تولید معرفت براساس رخدادها و بازشناسی مجدد رخدادها را براساس مستندات تاریخی داشته باشند؛ به همین اعتبار است که در آغاز دهه چهارم انقلاب اسلامی اندیشه نگارش دانشنامه و دایره‌المعارف انقلاب اسلامی در سرلوحه سیاست‌های مؤسسه تاریخ‌پژوهی ایران معاصر قرار گرفته و نام این مؤسسه به مؤسسه تاریخ‌پژوهی و تدوین دانشنامه انقلاب اسلامی تغییر یافته است.

حجم وسیع منابع منقول، متضاد و متناقضی که در حوزه‌های مختلف تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی در این سه دهه تولید شده خطر تحریف تاریخ انقلاب اسلامی را دو چندان ساخته است.

با وجود اینکه ملت ایران هنوز در فضای انقلاب اسلامی تنفس می‌کند و هنوز بسیاری از مبارزان راه آزادی و آرمان‌های امام‌خیمینی زنده هستند، تحریف رخدادهای انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام‌خیمینی به اشکال متفاوتی هر روز ادامه دارد و به کوهی از آثار، متون تاریخی و گفتارهای شفاهی سطحی بدل شده است. نزدیک به دو دهه است که تاریخ شفاهی، تیشه جهل و تحریف به دستگاه استنادی تاریخ می‌زند و اگر نجبیم چند صباحی دیگر اسناد تاریخی، اعتبار خود را از دست می‌دهند و مورد تردید واقع می‌شوند و نقل قول‌های بی‌مایه جای آنها را می‌گیرند.

۱. با دقت تاریخ حماسه‌آفرین و پرحادثه انقلاب اسلامی بی‌نظیر مردم قهرمان ایران را آن‌گونه که هست ثبت نماید.
۲. تاریخ را آن‌گونه که اتفاق افتاده است ثبت و ضبط نماید نه آن‌گونه که افراد یا جریان‌ها میل‌اند و نه آن‌گونه که بعضی از مورخان دستور گرفته‌اند تاریخ انقلاب را بنویسند.
۳. هدف قیام مردم ایران را مشخص نماید تا اهداف انقلاب اسلامی در مسلخ اغراض افراد و جریان‌ها یا اربابانشان ذبح نشود.
۴. اجازه ندهد کسانی به نوشتن تاریخ پرافتخار انقلاب اسلامی ایران مشغول شوند که سر در آخور غرب و شرق دارند.
۵. تاریخ انقلاب اسلامی مستند به صدا، فیلم و حاوی مطالب گوناگون انقلاب از زبان توده‌های مردم رنج‌دیده نوشته شود نه از زبان جریان‌ها و گروه‌های خاص.
۶. پایه‌های تاریخ انقلاب اسلامی مانند خود انقلاب، بر دوش پابرهنگان مغضوب قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها قرار گیرد نه افرادی که وابسته به آنها و مورد تأیید و اعتماد آنها هستند.
۷. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی نشان داده شود که چگونه مردم علیه ظلم و بیداد، تحجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند.
۸. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی نشان داده شود که چگونه در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی یا حرکت انگلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین‌باور، دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجرکشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن پیروز بیرون آمدند.
۹. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی به‌روشنی ترسیم شود که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ‌آباد تحجر و مقدس‌مآبی، چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاک‌باخته رفت.
۱۰. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی نشان داده شود که روحانیت اصیل چه ناله‌های

دردمندانه‌ای کردند، چه خون دل‌ها خوردند و حتی متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به طوفان بلا زدند.

۱۱. در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی به‌روشنی ترسیم شود که چگونه روحانیت اصیل در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجرگرایی، سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند.

آنچه گفته شد منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است که امام‌خمینی(س) آرزو داشت قیام بزرگ ملت ایران و نهضت اصیل روحانیت براساس آن به نگارش درآید. بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی از همه دلباختگان راه امام و آرمان‌های انقلاب اسلامی و کسانی که به خمینی کبیر عشق می‌ورزند و راه او و نظام جمهوری اسلامی و نظریه مترقی ولایت مطلقه فقیه را تنها راه سعادت، عزت، سربلندی، پیشرفت و تعالی ملت بزرگ ایران و جهان اسلام می‌دانند انتظار دارد که در این مسیر پرتلاطم، که از طعنه دشمنان غدار انقلاب اسلامی و دوستان نادان در امان نخواهد بود، با بیداری و دیده‌بانی مستمر اجازه ندهند این انقلاب به‌دست ناهلان، منافقان، قدرت‌طلبان، منحرفان و فرصت‌طلبان افتد.